

جنگ جمل

<?xml encoding="UTF-8">



اینها الناس ان عایشة سارت الى البصرة و معها طلحة و الزبیر و کل منهما یری الامر له دون صاحبه...

(امام علی علیه السلام)

علت وقوع جنگ جمل

موضوع اختلاف طبقاتی مردم بود که پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله خلفای وقت آنرا بوجود آورده بودند و چون خلافت علی علیه السلام یک نهضت انقلابی علیه روش گذشتگان و باز گردانیدن اوضاع بزمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود از اینرو گروهی مانند طلحه و زبیر که خود را در خلافت آنحضرت از نظر موقعیت اجتماعی مانند افراد عادی مشاهده کرده و منافع مادی خود را در خطر میدیدند علیه او دست بمبارزه و شورش زدند و چنانکه سابقا اشاره گردید چون آندو تن در برابر تقاضاهای خود از علی علیه السلام پاسخ منفی شنیده و در مدینه هم قادر باجرای نقشه خود نبودند از اینرو مکه را برای انجام مقاصد خود انتخاب کرده و در صدد شدند که عازم آن شهر شوند لذا خدمت علی علیه السلام آمده و اجازه خواستند که برای بجا آوردن مراسم عمره بمکه روند!

امام علی علیه السلام فرمود شما برای رفتن بهمه شهرها آزادید ولی این مسافرت شما بدون حيله و نیرنگ نیست، شما نقشه‌ای طرح کرده‌اید که در مدینه نمیتوانید آنرا اجرا کنید، ولی آندو نفر بظاهر سوگند خوردند که از این مسافرت مقصودی جز انجام عمره ندارند. علی علیه السلام بآنان اجازه داد و آنها را از شکستن عهد و پیمان بر حذر نمود، بیعت خود را با آندو تجدید کرد و آنها را بگفتار رسول اکرم صلی الله علیه و آله که در حضور آندو بعلی علیه السلام فرموده بود یا علی تو بعد از من با ناکثین و قاسطین و مارقین قتال خواهی کرد یادآوری نمود (1).

بالاخره آنها از خدمت آنحضرت مرخص شده و متوجه مکه شدند و محیط آن شهر را برای فعالیت‌های خود مساعد یافتند.

پیش از ورود طلحه و زبیر بمکه عایشه نیز در مکه بود او وقتی حرکات و اعمال عثمان را مشاهده کرده بود

مردم را علیه او بشورش و امیداشت و بارها گفته بود که این نعث (2) پیر احمق را بکشید و هنگامیکه شورش و محاصره علیه عثمان شدت گرفته و قتل عثمان محرز و مسلم بنظر میرسید عایشه برای اینکه بظاهر از این شورش و بلوا بر کنار باشد و یا در برابر استمداد عثمان در محصور اخلاقی نیفتد آتش فتنه را در مدینه دامن زد و خود بسوی مکه شتافت و در مکه نیز از عثمان بدگوئی میکرد.

پس از انجام مراسم حج که بمدینه مراجعت میکرد چون در بین راه خبر قتل عثمان باو رسید و دانست که پس از عثمان علی علیه السلام خلیفه شده است از رفتن بمدینه منصرف شد و مجددا بمکه بازگشت نمود و در آن هنگام حاکم مکه نیز عبد الله بن الحضرمی بود که از طرفداران جدی عثمان و از مخالفین سرسخت امام علی علیه السلام بود.

علاوه بر عایشه و حاکم مکه و طلحه و زبیر و مروان، سایر مخالفین علی علیه السلام نیز از گوشه و کنار در آمده و در مکه جمع شده بودند من جمله یعلی بن امیه از یمن وارد شده و عبد الله بن عامر نیز از بصره آمده و بآنها ملحق شده بودند.

اجتماع این گروه مخالف و شور و بحث آنها درباره مخالفت با امام علی علیه السلام بجنگ جمل منجر گردید عایشه هم برای اینکه از سایر زنان پیغمبر نیز برای خود کمک و همدستی فراهم کند بدین فکر افتاد که ام سلمه و حفصه را نیز فریب دهد و آنها را هم همراه این گروه براه اندازد ولی وقتی نزد ام سلمه رفت با مخالفت شدید وی روبرو شد.

ام سلمه گفت ای عایشه مگر تو نبودی که مردم را بقتل عثمان ترغیب مینمودی امروز چه شده است که بخونخواهی او بپا خاسته‌ای؟ و این چه مخاصمت و دشمنی است که با علی مرتضی مینمائی در صورتیکه او برادر رسول خدا و جانشین اوست امروز هم مهاجر و انصار با او بیعت کرده‌اند گذشته از اینها مگر پیغمبر درباره زنان خود از قول خدای تعالی نفرمود که: **و قرن فی بیوتکن و لا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولى (3)** در خانه‌های خود قرار گیرید و مانند ایام جاهلیت خودنمائی نکنید سخنان ام سلمه مخصوصا استناد او بقرآن مجید عایشه را کاملا خرد کرد و یارای جوابگوئی در برابر او پیدا نکرد و چون از جانب ام سلمه ناامید شد پیش حفصه رفت.

حفصه دعوت او را اجابت کرد ولی برادرش عبد الله بن عمر خواهر خود را از این عمل ممانعت نمود، عایشه چون از طرف حفصه نیز مساعدتی ندید ناچار به تنهائی براه افتاد و فرماندهی این عده ماجراجو را در اختیار گرفت!

سابقا گفته شد که معاویه نامه‌ای بزبیر نوشته و او را برای احراز مقام خلافت تطمیع نموده و بمخالفت علی علیه السلام ترغیب کرده بود بدینجهت نظر این گروه مخالف ابتداء بر این بود که بشام روند و معاویه را هم که با علی علیه السلام مخالف میباشد با خود همدست نمایند اما معاویه که قبلا از تصمیم این جمع خبر یافته بود پیش خود فکر کرد که اگر این گروه مخالف بشام برسند و بفرض اینکه بر علی علیه السلام غالب شوند در اینصورت معاویه باید بر طلحه و زبیر بیعت کند لذا فورا نامه‌ای بامضای مجهول نوشته و در آن نامه قید نمود که شما گول سخنان معاویه را نخورید که از وی کاری برای شما ساخته نیست زیرا او که از طرف عثمان حاکم شام بود بعثمان کمک نکرد تا او را بقتل رسانیدند پس چگونه ممکن است بشما کمک کند؟ معاویه این نامه را بامضای کس دیگر بزبیر فرستاد. چون این نامه بدست زبیر رسید مخالفین علی علیه السلام را که در رأس آنها عایشه قرار گرفته بود

از مضمون نامه آگاه نمود (4) لذا از عزیمت بسوی شام منصرف شده و مصلحت را در آن دیدند که به بصره روند زیرا طلحه و زبیر در بصره و کوفه طرفداران زیاد داشته و امید پیشرفت آنها بیشتر بود.

بالاخره عایشه بدستگیری طلحه و زبیر و سایر مخالفین در مکه لشکر آرائی کرده و با پولی که یعلی بن امیه در اختیار آنها گذاشته بود بقدر کافی وسائل و ساز و برگ جنگ تهیه نمودند و عایشه را نیز سوار شتری بنام (عسکر) نموده و راه بصره را در پیش گرفتند (5).

این گروه برای اینکه امام علی علیه السلام را غافلگیر نموده و زودتر از وی بصره را بتصرف خویش در آورند بر سرعت حرکت خود میافزودند و غالباً مسافت زیادی را بدون استراحت و راحت باش می‌پیمودند.

در بین راه بجائی رسیدند که آنجا را (حوئب) میگفتند و چون شب بود برای رفع خستگی در آن محل فرود آمدند و باستراحت پرداختند، در آن شب سگهای حوئب در اطراف چادر عایشه زیاد پارس میکردند بطوریکه در اثر صدای آنها عایشه از خواب پرید و از اسم آن محل جويا شد، چون اطلاع حاصل کرد که آنجا را حوئب گویند سخت بهراس افتاد و از اقدامات خود درباره مخالفت با علی علیه السلام پشیمان گردید زیرا در حیات پیغمبر صلی الله علیه و آله از آنحضرت شنیده بود که برای یکی از همسران وی سگهای حوئب پارس خواهند کرد و صریحاً رسول اکرم صلی الله علیه و آله بعایشه گفته بود: حمیرا مبادا تو باشی.

اکنون سخن پیغمبر بخاطرش افتاده و سخت پشیمان شده بود لذا اصرار داشت که از آن قوم کناره گرفته و بمکه باز گردد!

زبیر چون این وضع را مشاهده کرد چند نفر را وادار نمود که بدروغ شهادت دهند که آن محل حوئب نیست و فرسنگها مسافت از حوئب دور شده‌اند، آن عده چنین کردند و عایشه هم باطمینان سوگند آنها مجدداً به پیشروی خود بسوی بصره ادامه داد.

چون بنزدیکی بصره رسیدند طلحه و زبیر به بزرگان بصره نامه نوشته و آنها را برای مخالفت با علی علیه السلام بمنظور خونخواهی عثمان دعوت کردند آنها نیز جواب دادند که کشتندگان عثمان در مدینه هستند و آمدن شما ببصره برای این منظور بی‌معنی و بدون منطق است، ولی مخالفین اعتنائی بگفتار بزرگان بصره ننموده و بحالت تعرض بدان شهر حمله کردند و پس از کشتار زیاد عثمان بن حنیف را که از جانب علی علیه السلام بحکومت بصره منصوب شده بود مجبور بتسلیم نمودند و در نتیجه شهر بصره را بتصرف خود در آوردند.

از طرفی امام علی علیه السلام نیز در خلال اینمدت مشغول تعویض فرمانداران شهرستانها بوده و بطوریکه قبلاً اشاره شد نامه‌ای هم بوسیله جریر بن عبد الله بجلی بمعاضه فرستاده و او را به بیعت خود دعوت کرده بود ولی معاویه بجای پاسخ نامه علی علیه السلام نامه‌ای بزبیر نوشته و او را بمخالفت آنحضرت وادار نموده بود، علی علیه السلام مجدداً به جریر بن عبد الله نامه‌ای نوشت و تأکید نمود که بمحض وصول نامه من معاویه را وادار کن که کارش را یکسره نموده و در اینمورد تصمیم بگیرد و او را میان جنگ و صلح مخیر کن اگر تسلیم شد از او بیعت بگیر و چنانچه خیال جنگ دارد ما را آگاه گردان.

اما معاویه امام علی علیه السلام را بقتل عثمان متهم کرده و بآنحضرت پاسخ نوشته بود که کشندگان عثمان را تسلیم وی نماید.

امام علی علیه السلام که در میان مخالفین خود معاویه را از همه حيله‌گتر و نفوذ او را در شام نیز میدانست تصمیم گرفت که ابتداء با لشکر مجهزی بشام رفته و کار معاویه را یکسره کند ولی در این هنگام خبر رسید که عایشه بدستیاری طلحه و زبیر بصره را متصرف شده و بعنوان خونخواهی عثمان مردم را علیه علی علیه السلام شورانیده‌اند علی علیه السلام ناچار از تصمیم حرکت بشام منصرف شده و در صدد برآمد که اول شورشیان بصره را از میان بردارد و سپس عازم شام گردد.

امام علی علیه السلام در مسجد بمنبر رفت و پس از حمد و ثنای الهی و درود بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله چنین فرمود:

ایها الناس ان عایشة سارت الى البصرة و معها طلحة و الزبیر و کل منهما یری الامر له دون صاحبه، اما طلحة فابن عمها و اما الزبیر فختنها، و الله لو ظفروا بما ارادوا و لن ینالوا ذلك ابدا لیضربن احدهما عنق صاحبه بعد تنازع منهما شدید و الله ان راکبة الجمل الاحمر ما تقطع عقبة و لا تحل عقدة الا فی معصية الله و سخطه حتی تورث نفسها و من معها موارد الهلکة. ای و الله لیقتلن ثلثهم و لیهربن ثلثهم و انها التی تنبحها کلاب الحوئب و انهما لیعلمان انهما مخطئان و رب عالم قتله جهله و معه علمه و لا ینفعه، حسبنا الله و نعم الوکیل (6) .

(ای مردم عایشه بهمراهی طلحه و زبیر بسوی بصره رفته و هر يك از طلحه و زبیر حکومت را برای خود می‌خواهد بدون دیگری، اما طلحه پسر عموی عایشه است و زبیر هم شوهر خواهر اوست بخدا سوگند اگر بدانچه می‌خواهند ظفر یابند و (با اینکه) هرگز بدان نائل نخواهند شد هر يك از آندو گردن رفیقش را می‌زند و سوگند بخدا این زنی که بشتر سرخ سوار شده (عایشه) بر هیچ پشته‌ای نگذرد و هیچ عقده‌ای را نگشاید مگر در معصیت و غضب خدای تعالی تا اینکه خود و همراهانش را بهلاکت اندازد، بخدا سوگند (از قشون آنها) ثلثشان کشته میشود و ثلثشان فرار میکنند و ثلثشان از طغیان خود بر می‌گردند و این عایشه همان زنی است که سگهای حوئب باو بانگ زنند (اشاره بفرمایش پیغمبر صلی الله علیه و آله) و طلحه و زبیر میدانند که هر دو براه خطاء می‌روند (ولی) چه بسا عالمی که از علمش سود نبرد و جهلش او را بکشد خداوند ما را کافی است و چه وکیل خوبی است.)

البته تجهیز لشکر علیه عایشه ام المؤمنین که همسر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و دختر ابوبکر بود و همچنین برای سرکوبی طلحه و زبیر که از شخصیت‌های مهم و از اصحاب سرشناس رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند چندان کار ساده و آسانی نبود از اینرو علی علیه السلام اعمال خلاف آنها را که در بصره مرتکب شده بودند باهل مدینه گوشزد نمود تا آنها را برای حرکت بسوی بصره بمنظور جنگ با اصحاب جمل آماده نماید لذا فردای آنروز مجددا بمنبر رفته و ضمن ایراد خطبه‌ای چنین فرمود:

فخرجوا یجرون حرمة رسول الله صلی الله علیه و آله کما تجر الامة عند شراؤها متوجهین بها الى البصرة، فحبسا نساءهما فی بیوتهما و ابرزاحبیس رسول الله صلی الله علیه و آله لهما و لغيرهما فی جیش ما منهم رجل الا و قد اعطانی الطاعة و سمح لی بالبیعة طائعا غیر مکره، فقدموا علی عاملی بها و خزان بیت مال المسلمین و غیرهم من اهلها. فقتلوا طائفة صبرا و طائفة غدرا، فو الله لو لم یصیبوا من المسلمین الا رجلا واحدا معتمدين لقتله بلا جرم جرّه لحل لی قتل ذلك الجیش کله اذ حضروه فلم ینکروا و لم یدفعوا عنه بلسان و لا بید، دع ما انهم قد قتلوا من المسلمین مثل العدة التی دخلوا بها علیهم. (7)

(یعنی مخالفین من از مکه خارج شدند و در حالیکه زوجه رسول خدا صلی الله علیه و آله را مانند کنیزی که در موقع خریدنش (باین سو و آن سو) کشیده میشود با خود بسوی بصره کشانیدند، طلحه و زبیر زنهای خود را در خانه‌هایشان باز گذاشته و همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله را در میان قشونی برای خود و دیگران نمایان ساختند و کسی از آن قشون نبود جز اینکه بمن اطاعت نموده و با اختیار و بدون اکراه بمن بیعت کرده بود (سپس نقض عهد کرده و) بر عامل من (عثمان بن حنیف) و بر خزانه داران بیت المال مسلمین و سایر مردم بصره وارد شده گروهی را بصبر (با چوب و سنگ و غیره) کشته و گروهی را هم بمکر و حيله بقتل رسانیده‌اند، بخدا سوگند اگر از مسلمین جز بمرد واحدی دست نمی‌یافتند که او را عمدا و بیگناه کشته باشند کشتن تمام لشگریان مخالفین برای من حلال بود زیرا آنها در آنجا حاضر بودند و از کار زشت و منکر نهی ننموده و با زبان و دست از کشته شدن آنفرد بیگناه ممانعت نکرده‌اند، صرفنظر از این مطلب آنان بتعداد لشگریان خود از مسلمین را بقتل رسانیده‌اند).

امام علی علیه السلام با خطابه شیوا و بلیغ خود اهل مدینه را از قضایا آگاه ساخت و نقشه‌های مزورانه اصحاب جمل را که پس از بیعت بآنحضرت نقض عهد کرده و موجب بروز اینگونه حوادث شده بودند بر آنها روشن نمود و برای دفع این غائله مردم مدینه را از جا حرکت داد.

امام علی علیه السلام سهل بن حنیف را در مدینه بجای خود گذاشت و گروهی از مهاجر و انصار را که اکثر آنها از بدریان بودند بسیج نموده و راه بصره را در پیش گرفت و امام حسن و مالک اشتر و محمد بن ابوبکر را با تنی چند بکوفه فرستاد تا سپاهی نیز در آنشهر برای ملحق شدن به لشگریان علی علیه السلام تجهیز نمایند.

در آنموقع فرماندار کوفه ابوموسی اشعری بود که از طرف عثمان حکومت کوفه را داشت و علی علیه السلام باو نوشته بود که از مردم کوفه بآنحضرت بیعت گیرد ولی او بتصور اینکه طرفداری از خونخواهی عثمان و کمک بطلحه و زبیر او را در محل اولیه خود ثابت خواهد نمود مردم کوفه را بحمايت طلحه و زبیر که بظاهر مدعی خون عثمان بودند دعوت کرد و از بیعت گرفتن برای علی علیه السلام خودداری نمود.

فرستادگان علی علیه السلام هر قدر او را نصیحت کردند سودی نبخشید تا اینکه مالک اشتر دار الاماره را اشغال نموده و غلامان ابوموسی را مضروب و پراکنده ساخت و چون در آن هنگام خود ابوموسی در مسجد بود مالک بمسجد وارد شد و ابو موسی را از منبر پائین کشید و بانگ زد ای احمق و خائن، مردم جز علی علیه السلام بکسی بیعت نمیکنند ابوموسی وقتی خود را در دست مالک عاجز دید سکوت اختیار کرد و از در التماس و زاری بر آمد سپس مالک بمنبر شد و مردم را برای بیعت بعلی علیه السلام فرا خواند و تقریباً از تمام مردم کوفه بیعت گرفت و توانست در اندک مدتی در حدود دوازده هزار نفر تجهیز کرده و بخدمت آنحضرت روانه نماید.

این عده از کوفه حرکت نموده و در محلی بنام ذیقار باردوگاه علی علیه السلام پیوستند و پس از اظهار خرسندی از دیدار آنحضرت عرض کردند سپاس خدای را که ما را برای همجواری تو مخصوص گردانید و بیاریت گرامی فرمود، علی علیه السلام هم ضمن قدردانی از آنان بپا خاست و پس از حمد و ثنای الهی و درود به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آنها را ستود و آنگاه در مورد طلحه و زبیر که نقض عهد کرده و به بهانه خونخواهی عثمان از وی به بصره آمده بودند سخنانی فرمود و سپاهیان را از جریان اوضاع و احوال آگاه گردانید و آنان نیز پس از

استماع بیانات علی علیه السلام آمادگی خود را برای فداکاری و جانبازی در راه حق بمنظور از بین بردن این فتنه باطلاع حضرتش برسانیدند (8) .

امام علی علیه السلام با سپاهیان خود از ذیقار حرکت و تا محلی بنام زاویه که در چند کیلومتری بصره بود پیش رفت و در آنجا اردو زد و چون آن بزرگوار همیشه صلح و آشتی را بر جنگ و خونریزی ترجیح میداد از همان محل نامه‌ای بطلحه و زبیر فرستاد و آنها را نصیحت نمود و علاوه بر مکتوب ارسالی چند نفر من جمله قعقاع بن عمرو را نیز برای مذاکره با اصحاب جمل بسوی بصره فرستاد تا آنها را با پند و اندرز از وخامت عاقبت این کار بر حذر دارند ولی مخالفین که خود را در این جنگ غالب و پیروز می‌پنداشتند از قبول هرگونه پندی خود داری نمودند زیرا عایشه از مخالفت ابوموسی با علی علیه السلام در کوفه آگاه شده بود و تصور میکرد که از مردم کوفه کسی آنحضرت را یاری نخواهد نمود و چون یقین کردند که علی علیه السلام به نزدیکی بصره رسیده است عایشه که فرماندهی کل سپاه جمل را بعهدہ داشت بزبیر مأموریت داد که بکمک طلحه و مروان و سایرین بصف آرائی سپاه پرداخته و آماده جنگ باشند و تعداد افراد این سپاه در حدود سی هزار نفر بود که اصحاب جمل آنها را در مسیر راه از شهرهای مختلف جمع آوری کرده بودند.

قعقاع که از سخنان خود نتیجه نگرفته و از طرفی صف آرائی سپاهیان مخالفین را مشاهده کرد بنزد علی علیه السلام برگشت و او را در جریان امر گذاشت.

در خلال اینمدت تعداد سه هزار نفر نیز از مردم بصره (از قبیله ربیعہ) بسپاهیان علی علیه السلام پیوسته بودند که مجموع آنها در حدود بیست هزار نفر بوده است و چون آنجناب اصحاب جمل را مصمم بجنگ دید فرماندهان خود را که از جمله مالک اشتر و عدی بن حاتم و محمد بن ابی بکر و عمار یاسر و دیگران بودند از نیت طلحه و زبیر آگاه ساخته و مأموریت‌های رزمی آنها را نیز تعیین و مشخص نمود.

عایشه هم با سپاه خود راه زاویه را که در شمال بصره و محل مناسبی برای دفاع از شهر بود در پیش گرفت و پس از رسیدن بدانجا در مقابل لشگریان امام علی علیه السلام توقف نمود و بنا بروایات بعضی از مورخین صف آرائی سپاهیان طرفین در برابر هم در روز 17 جمادی الثانی سال 36 هجری و بنقل صاحب ناسخ التواریخ در روز 19 جمادی الاولی سال 36 بود (9) .

روز بعد زبیر واحدهای مختلفه سپاه جمل را فرمان داد تا منظمًا بسوی لشگریان علی علیه السلام پیش روند چون آنحضرت متوجه شد که قریباً آتش جنگ شعله‌ور میشود بلشگریان خود فرمان عقب نشینی داد که شاید جنگ در نگیرد و کار بصلح و صفا خاتمه یابد، عایشه نیز سپاه خود را فرمان برگشت داد و در آنروز که اولین روز جنگ بود میان طرفین جنگی واقع نشد.

فردای آن روز که هر دو سپاه لباس جنگ پوشیده و مقابل هم ایستاده بودند علی علیه السلام بتنهائی از سپاهیان خود جدا شد و بدون شمشیر و زره بسوی سپاه بصره اسب تاخت تا بصف مقدم سپاه جمل رسید و با صدای بلند زبیر را صدا زد. همه مات و مبهوت شده و نمیدانستند که مقصود علی علیه السلام از این یکه تازی چیست و با رشادت بی نظیری که فرد و تنها بدون شمشیر و زره بمقابل صفوف دشمن آمده است چه نظری دارد؟

زبیر که در کنار هودج عایشه بود غرق در فولاد و زره شد و رکاب بر اسب زد و در مقابل علی علیه السلام ایستاد، چون عایشه زبیر را در برابر آنحضرت دید مرگ او را حتمی دانست ولی ملتزمین رکاب باو گفتند خاطر جمع باش علی باین ترتیب کسی را نمیکشد و شمشیر هم نبسته است حتما با زبیر کار دارد.

زبیر چشم بچشم علی علیه السلام دوخت تا ببیند با او چکار دارد.

امام علی علیه السلام فرمود این چه بساطی است که شما راه انداخته اید؟

زبیر گفت برای خونخواهی عثمان!

امام علی علیه السلام فرمود اگر راست میگوئید شما دستهای خود را بسته و خودتان را تسلیم ورثه عثمان کنید مگر غیر از شما کس دیگری محرك قتل عثمان بود؟

زبیر سکوت کرد

،امام علی علیه السلام فرمود من آمدم که ترا از اشتباه خارج کنم و سخنان چندی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله بتو فرموده و تو آنها را فراموش کرده ای بتو تذکر دهم، آنگاه فرمود ای زبیر یاد داری که من روزی دنبال رسول خدا صلی الله علیه و آله میگشتم و او در منزل عمرو بن عوف بود و چون بدانجا آمدم آنحضرت دست ترا در دست خود گرفته بود و بمحض ورود من رسول اکرم صلی الله علیه و آله پیشدستی فرمود و بمن سلام کرد، تو گفתי ای علی چرا تکبر کردی و زودتر به پیغمبر سلام نکردی؟

پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود ای زبیر علی متکبر نیست و در آینده تو با او جنگ خواهی کرد و جنگ تو ظالمانه است!

باز فرمود: یادت میآید که روزی رسول اکرم صلی الله علیه و آله بتو فرمود آیا علی را دوست داری؟ گفתי بلی یا رسول الله او پسر دایی من است آنحضرت فرمود با وجود این با او بجنگ و ستیز خواهی ایستاد!

امام علی علیه السلام نظیر این سخنان را بگوش زبیر خواند و زبیر از شنیدن و یاد نمودن آنها عزم و اراده اش سست شد و گذشته ها را بیاد آورد و دید چگونه بطمع دنیا با پسر دایی خود که جانشین پیغمبر هم هست بجنگ برخاسته و خود را برای همیشه گرفتار غضب الهی می نماید (10) !.

زبیر شرمنده شد و از علی علیه السلام معذرت خواست عرض کرد: قول میدهم که همین الان از سپاه بصره خارج شوم و کوچکترین دخالتی در اینکار نکنم، علی علیه السلام بطرف سپاه خود روان شد زبیر هم بهت زده و متزلزل نزد عایشه برگشت.

عایشه پرسید علی چکار داشت؟

گفت راجع بگذشته ها صحبت میکرد، عایشه گفت احساس میکنم که چند کلمه سخن علی ترا متزلزل کرده است البته حق هم داری کیست که با علی روبرو شود و رعب و هیبت علی در ارکان وجود او لرزه نیندازد و این امر

مسلم است زیرا حریف ما کسی است که ابطال و شجعان عرب از ذکر نام او بخود میلرزند.

عایشه از این سخنان نیشدار آنقدر گفت تا زبیر را بخشم آورد، پسرش عبد الله بن زبیر نیز سخنان عایشه را تأیید کرد زبیر به پسرش گفت من قسم خورده‌ام که در این غائله جنگ ننمایم، عبد الله گفت قسم را میتوان با دادن کفاره جبران نمود، زبیر خشمگین شد و غلام خود را بکفاره قسمی که خورده بود آزاد کرد و یکسر بسپاه علی علیه السلام تاخت.

امام علی علیه السلام فرمود زبیر را آزاد گذارید او خیال جنگ ندارد، زبیر هم مقداری از این حملات نمایشی را بدون اینکه بکسی زخمی بزند یا خود زخمی بر دارد انجام داد و چون بطرف سپاه بصره بازگشت بی‌پسرش عبد الله و همچنین بعایشه رو نمود و گفت دیدید که من از حمله باینها ترسی ندارم عبد الله خندید و گفت اینهم یکنوع حيله است ولی زبیر باین سخنان گوش نداد و از لشکرگاه جمل خارج شد و بوادی السباع رفت و در آنجا مهمان مردی بنام عمرو بن جرموز شد و چون بخواب رفت عمرو شمشیر بر کشید و سر زبیر را برید بدنش را زیر خاک کرد و سر را پیش علی علیه السلام آورد، حضرت فرمود چرا زبیر را کشتی کار خوبی نکرده‌ای زیرا او مهمان تو بود و علاوه بر این از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم که بقاتل زبیر لعنت میفرستاد و او را نفرین میکرد.

عمرو متحیر شد و تا حدی هم متأسف گردید و آنگاه بعلی علیه السلام گفت من نمیدانم با شما خانواده بنی هاشم چگونه باید رفتار کرد کسی شما را نافرمانی کند لعنت میفرستید و اگر دشمنانتان را بکشد باز لعنت میفرستید (11).

باری پس از رفتن زبیر پسرش عبد الله بدستور عایشه لشکریان جمل را فرمان داد تا سپاهیان علی علیه السلام را تیرباران کنند و عساکر کوفه نیز بانگ بر آورده و از آنحضرت اجازه جنگ خواستند.

امام لی علیه السلام که همیشه صلح را بر جنگ ترجیح میداد حوصله نمود تا بلکه تا سر حد امکان از وقوع جنگ جلوگیری کند ولی در اثر سکوت لشکریان علی علیه السلام دشمن جری‌تر شده و بر شدت تیر اندازی همی افزودند تا اینکه چند نفر از عساکر کوفه را زخمی نمودند.

امام علی علیه السلام بار دیگر برای هدایت آنان جوانی بنام مسلم را با يك جلد قرآن نزد آنها فرستاد تا آنها را از نزديك باحکام قرآن دعوت کند، آن جوان سعادتمند که خود داوطلب رفتن باین مأموریت خطیر شده بود نزديك سپاهیان جمل رسید اما در اثر حمله و ضرب شمشیر آنها پس از جدا شدن دستهایش از بدن بدرجه عالیّه شهادت رسید و اوراق قرآن نیز پریشان شد و بر زمین ریخت!

وقتی علی علیه السلام آن صحنه را مشاهده کرد فرمود:

لا حول و لا قوة الا بالله الان طاب القتال.

(اکنون جنگ شیرین شده است) و بلا فاصله سربازان را فرمان رزم داد و پسرش محمد حنفیه را مأمور حمله بصفوف سربازان دشمن نموده و چنین فرمود:

(کوهها از جا کنده شوند تو از جایت تکان مخور دندان روی دندان بفشار و کاسه سرت را بخدا عاریه ده، پای خود را چون میخ در زمین بکوب و تا آخرین صفوف لشگر چشم انداز تو باشد و بدانکه پیروزی از جانب خداوند سبحان است) .

محمد حنفیه فوراً بحمله پرداخت و با اینکه شجاع دلیر و قهرمان رزمنده‌ای بود ولی در اثر کثرت تیرها که بوسیله تیر اندازان دشمن مانند باران باطرافش می‌بارید کمی تأمل نمود تا بلکه شدت بارش تیرها اندکی کاهش یابد در اینموقع علی علیه السلام نزدیکش شد و دست بر سینه او زد و فرمود:

ادرك عرق من امك.

یعنی این احتیاط و ملاحظه کاری از مادرت بتو رسیده و الا پدرت که این چنین نیست آنگاه علی علیه السلام خود فرد و یکتا بر صفوف سپاه جمل حمله برد!

امام علی علیه السلام مانند شعله های آتشی که بر خرمن گاه افتد در اندک زمانی صورت بندی رزمی قشون جمل را متلاشی ساخت و بسیاری از شجاعان و نام آوران نامی را که در برابر او عرض اندام میکردند ب خاک و خون افکند و بقدری رشادت نمود و شمشیر زد که شمشیرش خم شد آنگاه خود را کنار کشید و شمشیر را با زانوی خویش راست گردانید و مجدداً بحمله پرداخت و پس از جنگ و جدال شدید بقرارگاه خود مراجعت فرمود و به محمد حنفیه گفت ای پسر حنفیه این چنین حمله کن، اصحاب علی علیه السلام عرض کردند یا امیر المؤمنین محمد شجاع کم نظیری است اما کیست در قوت دل و نیروی بازو همانند شما باشد.

آنگاه محمد حنفیه با تنی چند از انصار و جنگجویان بدر بحمله پرداخت و پس از کشتار زیاد از سپاه مخالفین مظفرانه بمحل خود بازگشت و در نتیجه این حملات در همان روز اول جنگ شکست فاحشی بسپاه بصره روی داد و در روز دوم و سیم نیز در اثر حملات و پیشروی عساکر کوفه سپاه جمل عقب نشینی کرده و نیروی هر گونه مقاومت از آنان سلب گردید.

فرماندهان زیر دست علی علیه السلام مانند مالک اشتر و عمار یاسر و دیگران هر يك بنوبه خود رشادتها نموده و دشمن را مانند برگ خزان بزمین فرو ریختند، از آنسو طلحه نیز مردم را بصبر و مقاومت دعوت نموده و از پراکندگی و فرار آنها جلوگیری میکرد. در اینموقع مروان بن حکم که از طلحه چندان خوشدل نبود پشت سر غلام خود کمین کرده و تیری جانگداز و زهر آلود بسوی طلحه انداخت که اتفاقاً آن تیر هم مؤثر واقع شد و طلحه را بهلاکت رسانید.

با مرگ طلحه سپاهیان جمل پراکنده شده و فرار نمودند و لشگریان علی علیه السلام هم به تعاقب آنها پرداختند و تنها قبیله بنی ضبه مانده بود که اطراف هودج عایشه را گرفته و با سر سختی عجیبی از او دفاع میکردند.

فرماندهان علی علیه السلام با شجاعت بی نظیری به حمله پرداخته و رو به هودج عایشه گذاشتند، هر دستی که مهار شتر عایشه را میگرفت بضرب شمشیر لشگریان علی علیه السلام از بازو میافتاد تا اینکه عبد الرحمن بن صرد

و بنقل بعضی امام حسن علیه السلام خود را بشتر رسانیده و آنرا پی نمود، هودج در افتاد و مدافعین آن هم فرار کردند.

امام علی علیه السلام اسب براند و نزد عایشه آمد و فرمود:

یا عایشة أهلكذا امرک رسول الله ان تفعلی؟

(ای عایشه آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله ترا فرموده بود که این چنین کنی؟)

عایشه گفت:

یا ابا الحسن ظفرت فاحسن و ملکت فاسجج!

(یا علی ظفر یافتی نیکوئی کن و مالک شدی عفو و مدارا فرما!) (13) .

امام علی علیه السلام محمد بن ابی بکر را مأمور نمود که خواهرش عایشه را مراقبت کند و بعد هم او را بمدینه فرستاد،

جنگ جمل در روز سیم پایان یافت و لشگریان علی علیه السلام شهر بصره را متصرف شدند و چنانکه سابقا اشاره شد لشگریان آنحضرت در حدود بیست هزار نفر بودند که قریب هزار و هفتصد نفر بدرجه شهادت رسیدند و از سپاه جمل هم که سی هزار نفر بودند در حدود سیزده هزار بقتل رسیدند و در هر حال فتنه بزرگی بود که بدست عایشه ام المؤمنین و بدستیاری طلحه و زبیر بر پا شده بود و نتیجه این فتنه و فساد بمرگ طلحه و زبیر انجامید و رفتار علی علیه السلام با عایشه و مردم مغلوب بصره هم، سیمای بزرگواری و جوانمردی او را آشکار ساخت.

فراریان سپاه جمل که در اطراف بصره متواری بودند جرأت بیرون آمدن از مخفیگاههای خود را نداشتند علی علیه السلام فرمان داد که هر کس سلاح خود را زمین گذارد و تسلیم شود مشمول فرمان عفو عمومی است، بصریها که در انتظار بودند آنجناب بتلافی گذشته خواهد پرداخت از شنیدن این خبر مسرور شدند و اسلحه را کنار گذاشته و بخانههای خود رفتند.

امام علی علیه السلام دستور داد که مردم روز جمعه در مسجد جامع بصره برای نماز حاضر شوند و اهل بصره هم حضور یافته و با آنجناب نماز خواندند و پس از نماز علی علیه السلام بپا خاست و آنان را مورد مذمت قرار داد و فرمود:

کنتم جند المرأة و اتباع البهیمة، رغا فاجبتم و عقر فهربتم، اخلاقکم دقاق و عهدکم شقاق و دینکم نفاق... (14) .

(ای مردم بصره شما سپاه زنی و پیروان چارپائی (شتر عایشه) بودید، بصدای شتر جمع شدید و چون پی شد فرار کردید، اخلاق شما سست، و پیمانتان ناپایدار و آیین شما دورویی است..)

مردم بصره از استماع بیانات امام علی علیه السلام شرمنده و خجل شده و از گذشته معذرت خواستند و بیعت

آنحضرت را پذیرفته و برای بار دوم در مسجد بیعت خود را تجدید نمودند.

امام علی علیه السلام برای برقراری نظم و آرامش چند روز در بصره توقف فرمود و در خلال اینمدت بمنبر رفته و با خطبه‌های فصیح و آتشین مردم را بخدا پرستی و تقوی و پاکدامنی دعوت کرد و آنها را از ایجاد فتنه و فساد و گمراهی بر حذر داشت و اعمال خلاف و ناشایست عایشه و طلحه و زبیر را باهالی بصره که خود نیز شاهد جریان آن بودند روشن کرد و نتیجه پیمان شکنی آنها را که منجر بقتل عده زیادی گردید باطلاع مردم رسانید و بالاخره پس از بیعت گرفتن و استقرار آرامش در آن منطقه عبد الله بن عباس را بفرمانداری آنشهر منصوب و خود نیز بهمراهی لشکریان خویش راه کوفه را در پیش گرفت و برای بلاد دیگر نیز فرماندارانی اعزام کرده و مالک اشتر را هم بحکومت نصیبین منصوب نمود.

این جنگ اثرات و نتایج سوئی را در بر داشت از جمله بر اساس معنوی اسلام لطمات بزرگی زد و حس کین خواهی را در عرب زنده نمود و اساس اختلاف و عداوت را در آنها استوار کرد زیرا این جنگ میان بیست هزار نفر سپاهیان علی علیه السلام و سی هزار نفر سپاه جمل بود که تلفات سه روزه آن در حدود پانزده هزارنفر و بعضی هم آنرا بالغ بر هیجده الی بیست و پنجهزار نفر نوشته‌اند.

دیگر از اثرات سیاسی جنگ جمل این بود که اختلافات قبلی و تفرقه مسلمین را زیادتیر نمود و راه وصول معاویه را بخلافت نزدیکتر ساخت زیرا در طول این مدت معاویه توانست با استفاده از فرصت به جمع آوری سپاه و فریب مردم اقدام کند و شورش عایشه و طلحه و زبیر را در شام اهمیت داده و زمینه را برای مخالفت با علی علیه السلام ببهانه خونخواهی عثمان آماده نماید.

پیش نوشتها:

(1) اثبات الوصیه مسعودی.

(2) یهودی لنگ و ریش درازی بود در مدینه که عایشه عثمان را باو تشبیه میکرد.

(3) سوره احزاب آیه 33.

(4) علت مخالفت عایشه ابتداء با عثمان و بعد با علی(ع) از این سبب بود که او و حفصه در زمان خلافت پدرانشان حقوق زیادی دریافت میکردند و چون عثمان بخلافت رسید همه چیز را بخویشاوندان خود داد و دست عایشه و سایرین را از این حقوقهای گزاف کوتاه نمود در نتیجه عایشه با عثمان مخالف شد و مردم را بکشتن او تحریک نمود.

اما مخالفت او با علی(ع) بمناسبت عواملی چند بود:از جمله علی(ع) در زمان خلافت ابوبکر رقیب او بود و با وجود آنحضرت ابوبکر را چنانکه باید و شاید اظهار شخصیت مشکل بود و عایشه نمی‌توانست و یا نمیخواست کسی را بالاتر از پدرش ببیند،از طرفی عیاشه هووی خدیجه بود و محبت‌هائی که رسول اکرم(ص) بخدیجه و مخصوصا بدخترش فاطمه علیها السلام اظهار میکرد احساسات زنانه عایشه را جریحه دار می‌نمود،او میخواست در نظر پیغمبر(ص) از همه گرمی‌تر باشد ولی میدید آنحضرت هنوز پس از فوت خدیجه هم فداکاریها و

محبت‌های او را فراموش نکرده است و فاطمه علیها السلام را نیز که یادگار او می‌باشد بی‌نهایت دوست دارد و چون فاطمه زوجه علی(ع) بود لذا نسبت بعلی(ع) نیز کینه توزی میکرد.

علت دیگر مخالفت عایشه با علی(ع) این بود که عثمان حقوق گزاف او را بریده و بخویشاوندان خود داده بود و عایشه انتظار داشت که در آتیه این شکست و ضرر اقتصادی را تأمین خواهد نمود ولی وقتی شنید علی(ع) خلیفه شده است مسأله مالی برای وی خیلی مشکلتر و بغرنج‌تر از زمان عثمان شد زیرا او علی(ع) را میشناخت و میدانست که علی(ع) ناچیزترین مقداری را که در حساب نباید از خزانه بیت المال بفرزند دل‌بند خود نیز ندهد تا چه رسد بعایشه، همچنین سعی میکرد که خلافت را از بنی‌هاشم منتزع نموده و در قبیله خود مستقر کند با این ترتیب مسلم بود که عایشه نمیتوانست دست از مبارزه بردارد و ناچار بود که از تمام مردم شورش طلب برای انجام مقصود خود یاری جسته و از وجود آنها استفاده کند.

(5) این جنگ را بعثت اینکه عایشه سوار شتر شده بود جنگ جمل و باز چون در بصره اتفاق افتاده جنگ بصره نیز میگویند.

(6) ناسخ التواریخ احوالات امیر المؤمنین کتاب جمل ص 41.

(7) نهج البلاغه از خطبه 171.

(8) ارشاد جلد 1 باب سیم فصل 21.

(9) ناسخ احوالات امیر المؤمنین کتاب جمل ص 70.

(10) شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد 1 ص 202.

(11) منتخب التواریخ ص 178-ابن ابی الحدید جلد 1.

(12) نهج البلاغه کلام 11.

(13) منتخب التواریخ ص 179-ناسخ کتاب امیر المؤمنین کتاب جمل ص 85.

(14) نهج البلاغه کلام 13.